



22/04/2014

داکتر اکرم عثمان

## انتخابات افغانستان یک تحول بزرگ روحی

به نظر می آید که انتخابات اخیر افغانستان در کشور دیگری اتفاق افتاده است - در سرزمینی در قیاس با ما صدها سال پیشرفته تر، آزموده تر، گدازدیده تر و فرهیخته تر می باشد - در جایی که مردمش برادروار با هم زنده گی می کنند و بی توجه به تفاوت هایی چون رنگارنگی تیره و تیار، زبان، رسم و رواج، محل بودوباش، رنگ پوست، قد و قواره و آبا و اجداد همدیگر را غمشریک، خونشریک، هموطن و همدرد میدانند.

به فکر من این یک معجزه، یک رویداد شهودی و یک واقعه باور نا کردنی بود. پیر زنی در حدود نود ساله گی، چادری برنگ آبی تیره، پیراهنی بسیار کهنه و چهره ای پر آژنگ و نهایت خسته، سرانگشت آبی رنگ سبابه اش را به علامت رای دهنده انتخابات بلند گرفته بود. از کجا و چگونه تا حوزه رای دهی خود را رسانده بود؟! سوار بر الاغ، پای پیاده یا به طریق دیگری از دهکده دور دستی خود را جایگاه مورد نظر رسانده بود؟

تصویر او را بیشتر از ده بار در سایت آسمایی دیدم. شباهت عجیبی به خدایمادرم میرساند - عیناً مثل او بود - گفتی خواهرش بود. بهشت آشیان مادرم، در آخرین روزهای حیاتش درست مثل او شده بود - تکیده، زار و نزار و نگران از فردا و پس فردای حیاتش. آیا میتوان انگشت شمار روزهایی را که از عمر همزاد مادرم باقی بود زنده گی نامید؟

پس چه انگیزه بی او را به بیرون کشانده بود؟ آیا شخصیت مورد نظرش را برای آخرت بر می گزید؟ آیا آن عجزه از بین چندین کاندیدای ناشناس با کسی معرفت داشت که مصمم بود ورقه اش را در صندوق او بیندازد؟

به همین منوال پیرمردی همانند آن پیرزن در صف رای دهندگان منتظر نوبت بود. جوانکی او را قدم به قدم جلو تر میبرد. از وضعیت برمی آمد که مرد ساخورده خوب نمی بیند و به کومک عصا یا مددگار خود را به پیش می کشاند.

آیا بعد از زایل شد فروغ چشمهایش کدام افق معلوم یا مجهول این جهان مد نظرش بود که میخواست از حق انتخابش بهره برد و شخصیتی را برای مدیریت امور وطنش برگزیند؟ مملکتش در کجای این دنیا قرار داشت؟ در جابلسا یا در جابلقا؟ - از آن همه پرسى به او چه میرسید؟ یک آبادی معمور و سرسبز، بدون دغدغه خاطر، بدون بمگذاری انتحاری، بدون چوب و چماق، بدون تقنین و توطیه، و بدون زندان و زندانبان؟ پس آن چشمهای خیره و درد رسیده چه چیزی را از آن انتخابات متوقع بود؟ در صفی که او نوبت گرفته بود باران های های می گریست. ده ها منتظر و مصمم یک حفاظ پلاستیکی خیلی دراز را بر سرشان گرفته بودند که مرد مهربانی ارتجالاً برای آنها خریده بود. ولی اگر از آسمان سنگ هم می بارید آن جماعت لجوج و دلاور حاضر نبودند صف شان را ترک نمایند. صف هایی از این گونه از بیشتر روستاها و شهرها چشم انتظار رسیدن به صندوقها بودند. ولی پرسیدنیست که زادبوم آن بابای بی توش و توان در کجای جهان قرار داشت؟ در "روم یا در ری".

از آن همه پرسى به او چه رسید؟ کاندید دلخواه او کی بود؟ احمد یا محمود؟ زید یا بکر؟ برای او فرقی نمیکرد که کی بنده می شود. او فقط میخواست رای بدهد. او تازه فهمیده بود که رای دادن یک فریضه است و اگر رای ندهد دشمنان دین و دنیای او شاد می شوند و بعید از احتمال نیست که فردا یا پس فردا همسایه ها با طعن و تعریض به فرزندان و نواده های بگویند که بابای خانواده تان از مرگ و تهدید ترسید و حاضر میدان نشد.

مشارکت در انتخابات مرد و نامرد را مشخص میکرد. ازدید او یک مرد یکبار می مرد و نامرد هزار بار! با رنگین شدن سر انگشتش بزرگ راهی را که او را به حق و یقین میرساند به پایان میبرد. در غیر آن می مرد و سر افکنده و دلیل از دنیا میرفت. مشارکت در انتخابات یک تحول درونی بود که تنها یگان بار حادث می شود و خبر از بیداری تمام عیار میدهد.

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دليکنې دليکنيزې ښي پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولۍ

در جهان نتوان اگر مردانه زیست  
همچو مردان میتوان مردانه مرد!!

---

د پانو شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ